



شهید قاسم سلیمانی

شهید ابومهدی المهندس

شهید مصطفی چمران

شهید اوباردو آنیلی

شهید حسن شاهپوری

شهید سید ظفر ابن مقدم

شهید حسین همدانی

شهید مصمن افتری زاده

شهید حمید شیرازی

شهید مدمن مجیدی

شهید سیدمحمدنابال حکیم

شهید عبدالعقیده

شیخ ابراهیم زکرائی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمدزاده

سیدمصمن نصرالله

شهید روح‌الله شنبه‌ای

شهید روح‌الله‌ شنبه‌ای با پیروزی انقلاب اسلامی عضو کمیته انقلاب اسلامی شد. در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمد و مدتی بعد مسئول عملیات سپاه ایلام شد. پیش از آغاز رسمی جنگ تحمیلی، تحرکات نظامی در مرزها از سوی رژیم پعت عراق آغاز شد و رزمندگان اسلام به مقابله با آتش‌های پراکنده دشمن پرداختند. روح‌الله شنبه‌ای در بیستم شهریور ۱۳۵۹، ده روز قبل از آغاز رسمی جنگ تحمیلی در منطقه بهرام‌آباد مهران بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پدر شهید جعفری خاطرنشان می‌نماید: در شبی از شب‌های سال ۶۰ خواب دیدم که در یکی از خیابان‌های شهر دهلران راه می‌روم و ناخودگاه ناگهام به آسمان افتاد. در کمال ناباوری در آسمان دو ماه دیدم. خیلی تعجب کرده و در همین چنین سید جلیل‌القدری را که در دهلران برای ما خیلی محترم بود، مشاهده کرده؛ سید به من گفت: آقای جعفری چرا متحیری؟ گفتیم: قربان جدت، چرا متحیر نباشم؟ چه کسی دیده که در آسمان دو ماه باشد؟ او به من گفت: تعجب نکن، آن ماهی که خیلی نورانی است، قمربنی‌هاشم حضرت ابوالفضل‌العباس(ع) است و ماه دیگر که مقداری ابر کنارش است، شهیدی است به نام روح‌الله شنبه‌ای که در مهران به شهادت رسیده. بلافاصله از خواب بیدار شدم و همان روز در مورد این شهید پرس‌جو کردم و فهمیدم روح‌الله شنبه‌ای قبلاً در مهران شهید شده است.

شهید حامد جوانی

شهید حامد جوانی از مدافعان حرم عمه سادات بود که در ۲۳ اردیبهشت ۹۴ در منطقه لاذقیه مجروح شد و بر اثر شدت جراحات مدتی در سوریه و سپس در تهران بستری شد تا اینکه سرانجام در تیر ۹۴ به شهادت رسید.

در منطقه لاذقیه یک روستای شیعه‌نشین در محاصره تکفیری‌ها بود. حامد و چند نفر از دوستانش داوطلبانه برای دفاع از مردم به روستا می‌روند. حامد متخصص توپ و موشک بود و توانست ضربه‌های متخلکی به تکفیری‌ها بزند. بالاخره او را از چهار طرف غافلگیر کرده و زندک که منجر به محروچیتش شد و به کما رفت.

پدرش وقتی به سوریه رفت و بالای سر پسرش در بیمارستان رسید، دید که حامد چشم‌هایش و دست‌هایش را همان‌جا در لاذقیه گذاشته؛ دید تنش پر از ترکش است. بعد از آن هر کسی از ایران زنگ می‌زد و می‌پرسید وضعیت حامد چگونه است؟ پدر می‌گفت: برو مثل حضرت ابوالفضل را بخوان.

جانبازی حامد یک خاطره قدیمی را در ذهن پدر زنده کرد. یاد روزهایی افتاد که پسرش می‌گفت: دوست دارم مثل حضرت عباس(ع) از خواهرش دفاع کنم.

قطع شدن دست‌پایش، او را در سوریه و بین غدر ایرانی‌ها معروف کرده بود به شهید ابوالفضل. وقتی پدر در بیمارستان‌های سوریه دنبالش می‌گشت و می‌گفت حامد جوانی، کسی او را نمی‌شناخت؛ اما می‌گفتند یکی ایرانی داریم که مثل حضرت ابوالفضل شهید شده.

وقتی حامد را به ایران آوردند و در بیمارستان بقیه‌الله تهران بستری شد، مهمانان ویژه‌ای داشت. همان اوایل سردار سرفراز اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی خودش آمد برای ملاقات. تا چشم‌اش به حامد افتاد، گریه کرد. گفت: «من برای حامد گریه نمی‌کنم؛ من برای خودم گریه می‌کنم. حامد راهش را انتخاب کرده بود، موفق شد، رفت. من برای خودم گریه می‌کنم، بی از او و امثال او عقب افتادم. اینها روسفید شدند و من هنوز در آرزوی شهادت‌م.» همچنین گفت: «من آچار فرانسه نیروهایم را از دست دادم. حامد آچار فرانسه من بود. هر کاری از دستش برمی‌آمد در منطقه عملیاتی انجام می‌داد.»

در روز بعد سردار شهید حسین همدانی به ملاقاتش آمد؛ آن هم با سه هدایایی ویژه و فوق‌العاده ارزشمند. سردار یک چغیه و یک انگکشتر آورده بود و گفت: «این چغیه را حضرت آقا فرستاده‌اند تا روی بدن زخمی حامد بکشد. این انگکشتر را هم سید حسن نصرالله به حضرت آقا هدیه کرده، حضرت آقا هم آن را متبرک کرده‌اند و فرستاده‌اند برای حامد؛ اما فرموده‌اند: ما می‌دانیم که حامد دیگر دست ندارد که انگکشر بیندازد، این انگکشر را پدرش به دستش بیندازد.» از همان روز این هدیه ارزشمند، همیشه و همه‌جا با پدر شهید است.

حامد جوانی سرانجام در تیر ۳۳ ۹۴ به شهادت رسید. در آبان ۹۴ سعادت دیدار خصوصی با حضرت آقا نصیب خانواده شهید شد و همگی به بیت رفتند. حضرت آقا در این دیدار یک انگکشتر به مادر شهید و یک انگکشر به برادرزاده شهید هدیه نمودند. حالا زیر سقف خانه شهید، چند هدیه اعلا وجود دارد؛ یک قرآن با دست‌نوشته‌ای از مقام معظم رهبری، سه انگکشر یادگاری و یک چغیه.

دفترچه یادداشتی که بعد از محروچیت حامد در جیب لباسش پیدا کردند، در آن نقلاتی‌ای از یک رزمنده بدون دست دیده می‌شود که خود شهید جوانی کشیده است. انگار که دیده باشد خودش را و آینده‌اش را. انگار که از همان موقع معامله کرده باشد دست‌هایش را با یک جفت بال برای بریدن و آسمانی شدن و شهید شدن.

شهید عباس صابری

شهید عباس صابری جانباز شهیدمبارک و برادر شهیدان حسن و حسین صابری بود. در شب میلاد حضرت عباس در سال ۱۳۵۱ در شب میلاد حضرت علی‌اکبر(ع) به دنیا آمد. مادرش قبل از به دنیا آمدنش خواب دیده بود که آقایی به او نوید فرزند پسری به نام عباس را داد. حامد یک ماه بعد از تولدش، مریضی سختی گرفت و کمالاً بهبود و دگر چگوندریزی شد. مادرش به امامزاده سیدنصرالدین بازار رفت و به حضرت ابوالفضل(ع) متوسل شد. وقتی به خانه برگشت، از بیمارستان زنگ زند و گفتند پدرش برای گرفتن دارو بیاید. پدرش رفت و برگشت و گفت: عباس شفا پیدا کرده و حالتش خوب است.

معجزات و کرامات حضرت ابوالفضل العباس در حق شهدا–۲

قمر بنی‌هاشم و ستارگان مقاومت

کاربان پور عباس

به دوستانش گفته بود که ده، پانزده روز دیگر

رفتنی است. دو هفته بعد، در مهرماه ۱۳۸۰، در خاک عراق درون یک میدان فوق‌العاده شلوغ و خطرناک، تک و تنها رفت بی شهدا و به شهادت رسید. وقتی بالای سرش رسیدند، ملاحظه نمودند که همان دست‌ها لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) شد.

یکبار قبل از ماه محرم به تهران آمد. وسط‌های صحبت با مادرش گفت: می‌شود برابم حنا بیاوری؟ مادر پرسید: برای چه می‌خواهی؟ گفت: قرار است این دست‌ها قطع شود. مادر با ناراحتی روی دست‌هایش زد و گفت: می‌خواهی من را ناراحت کنی؟ این چه حرفی است؟ این‌قدر اصرار کرد تا مادرش برایش حنا درست کرد. او حنا را گرفت و گفت: این برای شهید می‌شود!

در سال ۱۳۹۲ به سوریه رفت و به خیل مدافعان حرم پیوست.

آخر قبل از اعزامش به سوریه، در ایام محرم تیشرت با عبارت «یااالفضل» پوشیده بود. در آخرین ماه محرمی هم که در سوریه حضور داشت، به صورت اتفاقی تیشرت و سربند «یااالفضل» به او رسید. روز تاسوعا در حلب سوریه همانند حضرت ابوالفضل به شهادت رسید.

شب قبل از شهادت به هم‌رزانش گفته بود که

عباس کار می‌کنم؛ به من الهام شده که امروز یک شهید پیدا می‌کنم. آن روز یک شهید را به مراجع آوردند که آن هم شهید عباس صابری بود.

شهید مجید بازوی

شهید مجید بازوی در سال ۶۰ لباس مقدس پاسداری پوشید و در سال ۶۱ به جبهه رفت و بیش از هفتاد ماه در جبهه بود.

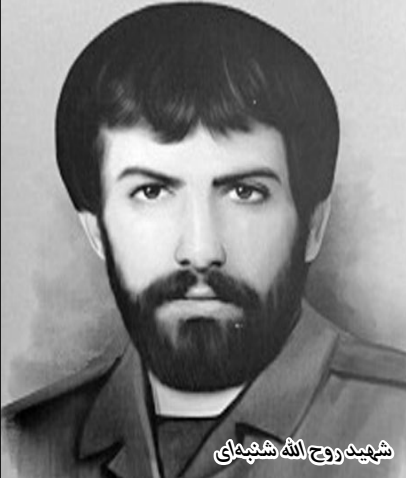
در سال ۱۳۷۱ با آغاز کار تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در خیل جست‌وجوگران نور در منطقه جنوب مشغول جست‌وجوی گل‌های گمگشته و فرزندان عاشورایی امت اسلامی گردید.

در سال ۱۳۷۹ فرماندهی گروه تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) را عهدهدار گردید.

نقل شده‌است که یکبار فراد بود کاروان هزار نفره



شهید مجید بازوی



شهید روح‌الله شنبه‌ای

من فردا مانند حضرت ابوالفضل شهید می‌شوم و فقط صورتم به خاطر مادرم سالم می‌ماند.

سیدمحمدحسین میردوستی از پاسداران یگان صابربن نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که بعد از دوسال حضور در سوریه در اول آبان ۱۳۹۴ در روز تاسوعا در حلب بدون دست به شهادت رسید.

شهید محمد پور هنگ

روحانی شهید محمد پورهنگ از دوستان شهید اصغر پاشاپور بازوی برتران شهید حاج قاسم سلیمانی و از فرماندهان ارشد و باسابقه محور مقاومت در سوریه بود.

محمد خواستگار خواهر شهید پاشاپور بود که ده سال با او فاصله سنی داشت. به همین دلیل خواهر شهید پاشاپور تمایلی به این ازدواج نداشت و فکر می‌کرد که برای ازدواج نباید فاصله سنی زیاد. جنبه شهید پورهنگ در اولین سفرش به کربلا، به حضرت عباس(ع) متوسل می‌شود تا با کسی که مورد تأیید ائمه(ع) است، ازدواج کند. در حرم حضرت عباس هیچ دعای ایرانی به ذهنش نرسیده بود و فقط به دلش افتاده بود که برای ازدواجش دعا کند. از حضرت عباس خواسته بود همسری قسمتش کند که خودش از صورتش خوشش بیاید و حضرت عباس از سزیتش. یک نماز به حضرت زهرا(س) هدیه نمود و خوانده بود.

خشکش. گفته بود: مگه مولایم امام حسین(ع) در لحظه شهادت آب آشامید که من بیاشام.

شهید که شد هم تشنه لب بود، هم بی‌دست. شهید شاپور بزرگر گلگمانی فرمانده محور عملیاتی لشکر ۳۱ عاشورا، آبان‌ماه ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۴ در پنجوین عراق به شهادت رسید.

شهید عباس مجازی

شهید عباس مجازی عضو اطلاعات عملیات لشکر ۲۵ کربلا، اسفندماه ۱۳۶۵ بعد از عملیات والفجر ۴ در بیمارستان که شهادت رسید. در بیمارستان که بود، حافظه‌اش را از دست داده بود. کسی را نمی‌شناخت. پرستاران یکی، یکی اسم‌ها را می‌گفتند بلکه عکس‌عملی نشان بدهد. به اسم ابوالفضل که می‌رسیدند شروع می‌کرد به سینه زدن. خیال کردند که اسمش ابوالفضل است.

یکی از هم‌رزانش اتفاقی به آن بیمارستان رفت. به اوگفتند: اینجا مجروحی بستری است که حافظه‌اش بعد از بازگشت از کربلا، برای صحبت با خانم پاشاپور می‌رود. با آنکه عرف خانواده و خواهرهای دیگر که ازدواج کرده بودند، مهریه ۱۱۴ سکه بود؛ اما خود خانم پاشاپور به ۱۴ سکه تمایل داشت تا برای خواندن خطبه عقد به محضر آقا برود. مقام معظم رهبری فقط برای زوج‌هایی خطبه می‌خواند که مهریه‌شان

عباس میوندار هیئت بود. توی سینه‌زنی اوانقدر ابوالفضل، ابوالفضل می‌گفت که از حال می‌رفت. بس که با اسم ابوالفضل سینه زده بود، این کار شده بود ملکه ذهنش. همه چیز رو فراموش کرده بود، الا سینه زدن با شنیدن اسم ابوالفضل.

شهید ابوالفضل خدایار و شهید ابوالفضل ابوالفضلی
آقای محمد احدیمان معاونت اطلاعات عملیات کمیته جست‌وجوی مفقودین جنوب نقل می‌نماید:
عید اون سال با شب ولایت آقا امام رضاع(ع) یکی شده بود. توی سنگر بچه‌های لشکر ۳۱ عاشورا جشن گرفته بودند. آخر مراسم نوبت من شد که بخونم. دست به دامن آقا قمربنی‌هاشم می‌شدم…

فردا صبح از بچه‌ها پرسیدم: رمز حرکت امروز به نام کی باشه؟ فکر می‌کردم چون روز ولادت امام رضا است، همه میگن: امام رضا. اما حاج آقا گنجی گفت: ابوالفضل. گفتیم. امروز ولادت امام رضا است. گفت: دیشب به آقا، ابوالفضل متوسل شدیم، امروز هم به اسم اون حضرت می‌ریم تا از دستشون عیدی بگیریم. دست به کار شدیم. بعد از چند دقیقه اولین شهید پیدا شد. خوشحال شدیم. اسم شهید هم روی کارت شناساییش بود، هم روی وصیت‌نامه‌اش: «شهید ابوالفضل خدایار، گردان امام محمد باقر(ع)، گروهان حبیب از کاشان.»

بچه‌ها گفتند: توسل دیشب، رمز حرکت امروز و اسم شهید با هم یکی شده. بی‌اختیار به زبونم جاری شد که اگر اسم شهید بعدی هم ابوالفضل بود، اینجا گوش‌هایی از حرم آقا است.

داشتم زمین را می‌کندم که دیدم حاج آقا گنجی و یکی دیگر از بچه‌های سرباز پریدند داخل گودال. از بیل مکانیکی پداده شدم. خیلی عجیب بود، یک دست شهید از مچ قطع شده بود. پلاکش را که استعلام کردیم، گفتند: «شهید ابوالفضل ابوالفضلی. گردان امام محمد باقر(ع)، گروهان حبیب از کاشان.»

شهید عباس اردستانی

جنگ تحمیلی که آغاز شد، شهید عباس اردستانی به گروه چریکی جنگ‌های نامنظم سردار شهید دکتر چمران پیوست. یک بار که ترکش خمپاره به دستش اصابت کرد و به منزل آمد، در پاسخ خانواده که گفتند تو می‌توانی بجنگی، گفت: با همین دست مجروح می‌توانم نزد حضرت ابوالفضل العباس بروم. چند روز پس از آن در منطقه سرپل ذهاب در حال پاکسازی میدان مین مجروح شد و بخشی از دست خود را از دست داد. هنگامیکه دوستانش از او خواستند که بهداری برود، قاطعانه پاسخ داد: وقتی به بهداری می‌روم که لاقال سرم جدا شده باشد. چند دقیقه بعد با گلوله توپ دشمن یعنی سر خود را تقسیم اسلام کرد.

شهید عباس اردستانی که روز عاشورا متولد شده بود، در روز اربعین حسینی مانند مولایش حسین بن علی و حضرت ابوالفضل به شهادت رسید.

مَقْرَبِ ابوالفضل العباس

یکی از تفحص‌کنندگان شهدا نقل کرده است:
در منطقه تفحص، بدن‌های شهدا پیدا نمی‌شد.

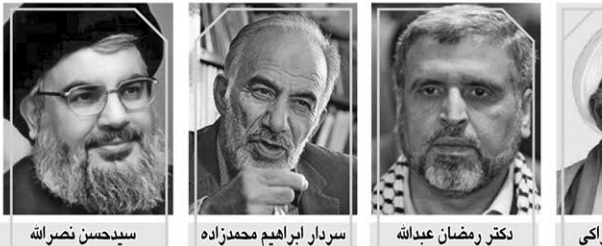
یکی گفت: بیایید به قمربنی‌هاشم متوسل بشویم. نشستیم و به دست‌های علمدار سیدالشهدا متوسل شدیم. درست استت که دست‌های قمربنی‌هاشم قطع شد، اما باب‌الحوائج است. خود سیدالشهدا همس وقتی کارش در کربلا گره می‌خورد به عباس رو می‌کرد.

نشستیم و متوسل شدیم؛ بعد از آن بلند شدیم و خاک‌ها رو به هم زدیم. یک جنازه زیر خاک دیدیم. او را بیرون آوردیم. الفاکبر! دیدیم اسم این شهید عباس است. شهید عباس امیری. گفتم: شاید پیدا شدن شهیدی به نام عباس اتفاقی است.

گفتیمتیم و یک جنازه دیگر پیدا شد که دست راستش در عملیاتی دیگر قطع شده و مصنوعی‌ای بود… او را بیرون آوردند؛ دیدند اسمش ابوالفضل است. فهمیدند این‌جا خیمه‌گاه بنی‌هاشم است. گفتیم: اسم این مکان را بگذاریم مَقْرَبِ ابوالفضل العباس.

طوفان‌رزم یااالفضل العباس

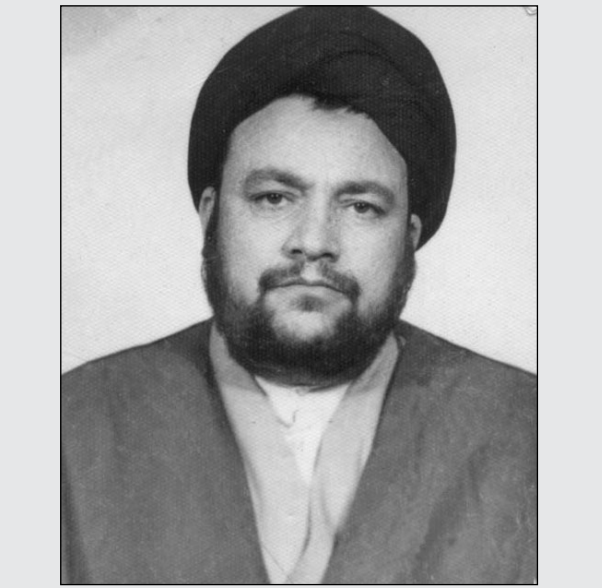
روحانی شهید حاج عبدالله شایط روانگت سیرت شهدا نقل نموده است:
عملیات مسلم بن عقیل، حاج بهزاد می‌گفت تا رمز عملیات رو گفتم، دیدم ستون از هم باز شد. دیدم ققمقه‌ها رو دارن خالی میکنن.
گفتم: ۵۰ کیلومتره رویم، چرا آب رو می‌ریزی؟! گفتند: مگه خودت‌سون رمز عملیات رو نگفتی یا باب‌الفضل العباس؟ ما حیا می‌کنیم با خودمون آب نریختیم؟! مگه نفرمود: «الله ان قطعتمو دمعی است. اجامی ایما عن دینی.»
عملیات والفجر ۴ مسئول محور بود. شهید حمید باکری بهش مأموریت داده بسود تا گردان حضرت ابوالفضل را از محاصره دشمن نجات بدهد. با عده‌ای از نیروهایش رفت به سمت منطقه مأموریت…
لحظه‌های آخر که ققمقه‌را آوردند نزدیک لب‌های



یادی از شهید حجت الاسلام سیداحمد آقامیری

از تبار عاشوراییان

سعید رضایی



عالم مجاهد روحانی شهید حضرت حجتالاسلام والمسلمین آقای حاج سیداحمد آقامیری زنجانی(ره) در سلطانیه از توابع زنجان به سال ۱۳۱۵ در یک بیت روحانی و حامل علم و فضیلت چشم به جان آزمایش گشود. پس از گذشت تحصیلات دوره ابتدایی به‌خاطر علاقه باطنی که به علوم و معارف الهیه داشت، برای کسب مقصود وارد حوزه علمیه هیدج شد و پس از درک محضر مدرسین و کسب علم از علمان آن محل، درجهت نین به فیوضات بیشتر به حوزه علمیه زنجان مشرف گشت. در سال ۱۳۲۷ شمسی برای ادامه تحصیل راهی نجف‌اشرف شد و از آنجا از محضر استادان و فضایی چون حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدمحمدحسن طباطبائی حکیم و آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی و دیگر بزرگان علم و دانش بهره‌ها جست. پس از مدتی برای دیدار با بستگان و انجام صله رحم با خویشاوندان به ایران مراجعت نمود، ولی به علت وقوع انقلاب در عراق و ظهور شرایط خاص در آنجا موفق به برگشت به نجف اشرف نگرددید. لذا از آنجایی که وقفه در کسب علوم مختلفه اسلامی برای ایشان غیرقابل تحمل بود برای بهره جستن از دانشمندان اسلامی رهسپار شهر مقدس قم شد و در حوزه علمیه از محضر آیت‌الله‌العظمی حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی و دیگر علمای توشه‌ای رپراتر بر گرفت. شهید آقامیری در ابتدای ورود به حوزه‌های علم و دانش اسلام مخصوصاً پس از ورود به حوزه علمیه نجف اشرف مبارزه بی‌امان خود علیه حاکمیت آغاز نمود و هر زمان و مکانی که مناسب و منمثرتر می‌دید، در سنگر منبر و خطابه و در میدان عقیده و فکر از تلاش برای سرنگونی طاغوت زمان دربرغ نمی‌نمود و در مسیرحاکمیت‌بخشیدن به ارزش‌های الهی به جهاد فی‌سبیل الهامه می‌داد. سال ۴۲ که نقطه عطف مبارزات روحانیت بیدار و مترقی علیه ارتجاع آمریکائی به رهبری امام امت بود ایشان به صفوف مبارزه پیوست و یکی از چهارگرن خیل راه الله شد.

شهید، در سال ۱۳۴۶ با صیبه حضرت آیتالله مرحوم حاج آقا سیدمحمد

میرطهراری ازدواج نمود و نمره این ازدواج سه‌ده دختر و یک پسر است که

فرزندانش با الهام از راه او پیرو آرمانش خواهند بود.

این شهید شاهد، همچنان به مبارزه خود در سنگر مساجد و محافل ادامه می‌داد و به روشنگری امت می‌پرداخت و در سال‌های سرنوبت‌ساز ۵۶ و ۵۷ که اوج جوش و خروش نهضت اسلامی بود و مردم بر گرد یک روحانی جمع بودند و قیام خونین خود را تداوم می‌بخشیدند، ایشان نیز راهپیمایی‌ها و حرکت‌های طاغوت‌شکن را در منطقه رهبری می‌نمود. در دی‌ماه ۱۳۵۷ در تحصن در دانشگاه تهران فعالانه و مردانه شرکت داشت و پس از ورود پیروزمندانه امام به وطن اسلامی در شب ۱۹ بهمن در اقامتگاه امام با ایشان ملاقات نمود و رهبر انقلاب در این دیدار رهنمودهایی را در رابطه با چگونگی تسریع و تداوم انقلاب اسلامی فرمودند، ولی گویا فقط آرزویش این بود که شاهد پیروزی نهضت باشد و بعد به ملکوت عروج کند. آری شهید آقامیری در تاریخ ۱۱/۱۲/۵۷ در لحظه‌ای که در محراب نماز و به عبادت و نیایش خدایش ایستاده بود، در مسجد حضرت ولی عصر(عج) واقع در جنوب غربی تهران چون جد بزرگوارش مولای متقیان علی(ع) با دست ناجوانمردی از تبار قابلیهان به خون و روح قدسی او در محضر خدای قدوس منزل گرفت و راست قامت جوادانه تاریخ باقی ماند.

تشنه شربت شهادت

آنچه در ادامه می‌خوانید، اقتباسی از وصیت‌نامه شهید حاج سیداحمد آقامیری است:

عاشورای حسینی سال ۱۳۵۷ به جای مراسم عزاداری و سوگواری صورت انقلاب و قیام خونین به خود گرفت. گویی می‌خواست صحنه کربلا را تکرار سازد تا برساند که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، هر روزی که دین خدا به خطا رفته و دست‌خوش طاغوت زمانه گردد عاشورااست و در هر سرزمینی که علیه طاغوت زمان قیام خونین شود آنجا کربلاست، از این رو در آن روز با امر و دستسور حسین زمان، خمینی بزرگ و امام امت ملت ایران یکپارچه علیه طاغوت زمان پهلوی لعنتی با توده‌های میلیونی با تکبیرهای شاه برانداز و بت‌شکنی و مشت‌های آهنین به راهپیمایی و تظاهرات پرداخت. من هم که قطره‌ای از درباری بیکران جمعیت که مسیر آنها در خیابان‌ها بسوی کاخ شاهنشاهی برای درم شکستن تاج و تخت سلطنت در حرکت بودند همراه و همگام بودم. این قیام منحصر به آن روز نشد بلکه ادامه پیدا کرد و درخیمان شاهه پیر و جوان و زن و مرد حتی کودکان شیرخواره را دستند. ۱۷ شهریورها پیش آمد، سینه‌ها سوراخ شد ولی صوت تکبیر از فضای مردم قطع نشد. جالب اینکه هرقدر بیشتر شهید می‌دادند شوق آنها و ما به شهادت بیشتر و در رسیدن به هدف ثابت قدم‌تر می‌شدیم. آری نه تنها روزهای عاشورا و زمین‌های ایران کربلایی بوده بلکه گویی اصحاب حسین بن علی ظهور کرده‌اند یا نور ولایت حسینی در لب‌های ایرانیان برتو افتکند، همان‌گونه که همه یاران رسول‌الله از حسرت شهادت اشک می‌ریختند و عاجزانه داولب شهادت بودند مثل جریان جنگ بشود که همان‌گونه که باران حسین صبح عاشورا از خوشحالی شوخی می‌کردند یاران خمینی هم از شوق شهادت بی‌تابی می‌کردند. گفتم آیا ممکن است عالم عیش و بهجت شهیدان بهشتی را دریابیم؟ یا این هدف اوراق آیات قرآنی را سیر کردم تا به ایفای برخوردم که امکان آن را رد کرده و اعلام می‌کند: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِّمَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (پس هیچ کس نمی‌داند که به پاداش نیکوکاریشان چه نعمت و لذت‌های بی‌نهایت که روشنی‌بخش (دل) و دیده‌است در عالم غیب برایشان ذخیره شده‌است.)

باز به مسیر خود ادامه دادم تا اینکه پیام شهیدی را از زرقول رب الشهداء شنیدم که «…بالیس قومی یعلمون بما فعلی ربی و حسینی من المکرمین» گویدا ای کاش قوم من از مرحمت و گرمای داشت رب من باخبر می‌شدند. کناهی از اینکه تا کسی شهید نشود نمی‌تواند عالم شهدا را درک کند

و به قول مولوی:

رو مجرد شو مجرد را ببین
دین هرچیز را شرط است این خود را
آماده شهادت و یا جگری تشنه در انتظار نشد
شهادت نشستم
و از باب ثنیت و تحکیم هدف خود را
در معرض امور نظامی و سلاح‌های گرم قرار دادم
و فعلاً هم در مسجد خود در قسمت تدارکات و تنظیم و تحویل کارت جواز اسلحه مسئول و مشغول هستم.